



## Explaining the Model of Knowing the Infallible Imam through the Infallible Imam Based on Ayatollah Javadi Amoli's Theory of Interpreting Human through Human

**Fatemeh Nezafat Yazdi**

M.A. graduate, Ferdowsi University of Mashhad

**Dr. Vahideh Fakhar Noghani** (corresponding author)

Associate professor, Ferdowsi University of Mashhad

Email: [fakhar@um.ac.ir](mailto:fakhar@um.ac.ir)

**Dr. Nahid Mashaee**

Assistant Professor, Ferdowsi University of Mashhad

### Abstract

Knowing the infallible Imam is one of the most important and fundamental beliefs of Shia. Shia scholars have mentioned various ways to know the infallible Imam. One of the neglected ways that enjoys various scriptural evidence is the theory of knowing the infallible Imam through the infallible Imam. In this study, an attempt has been made to explain this method of knowing the infallible Imam by using the theory of interpreting human through human. Therefore, in addition to explaining Ayatollah Javadi Amoli's theory of interpreting human through human, the proposed model of knowing the infallible Imam through himself will be examined and its theoretical foundations and scriptural evidence will be explained through the analysis of the works of Ayatollah Javadi Amoli. Based on the results of this research, considering the characteristics of the infallible Imams, such as being the most complete manifestation of God, being incomparable to anyone, and being the standard of truth, any complete knowledge through anyone other than the infallible is ruled out, even impossible. It can also be said that the theory of knowing the infallible Imam through himself can, in a way, complement the theory of knowing human through human.

**Keywords:** knowing the Imam, interpretation of human through human, model of knowing the infallible Imam, Ayatollah Javadi Amoli





## تبیین الگوی شناخت امام معصوم (ع) به امام معصوم (ع) بر اساس نظریه تفسیر انسان به انسان آیت الله جوادی آملی

فاطمه نظافت یزدی

کارشناس ارشد، گروه معارف دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

وحیده فخار نوغانی

استادیار گروه معارف دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

Email: [fakhar@um.ac.ir](mailto:fakhar@um.ac.ir)

ناهیید مشائی

استادیار گروه معارف دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

### چکیده

معرفت امام معصوم (علیه السلام) از مهم‌ترین و اساسی‌ترین باورهای شیعه است. اندیشمندان شیعه راه‌های گوناگونی را برای شناخت به امام معصوم (علیه السلام) ذکر کرده‌اند. یکی از راه‌هایی که کمتر بدان توجه شده است و شواهد روایی گوناگونی بر آن نیز وجود دارد، نظریه شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود امام معصوم (علیه السلام) است. در این پژوهش تلاش شده است تا با استفاده از نظریه تفسیر انسان به انسان، این روش از شناخت امام معصوم تبیین شود. از این‌رو، ضمن توضیح نظریه تفسیر انسان به انسان آیت الله جوادی آملی، به بررسی مدل پیشنهادی شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود او و تبیین مبانی نظری و شواهد روایی آن از خلال تحلیل آثار آیت الله جوادی آملی پرداخته خواهد شد. بر اساس نتایج این تحقیق، با توجه به ویژگی‌های ائمه معصومین (علیهم السلام) از قبیل کامل‌ترین تجلی الهی بودن، قابل قیاس نبودن احدی با ایشان و معیار حق بودن ایشان، امکان هر گونه شناخت کاملی به‌واسطه غیر از معصوم، منتفی، بلکه محال است. همچنین می‌توان گفت نظریه شناخت امام معصوم به خودش، به نوعی مکمل نظریه تفسیر انسان به انسان است.

**واژگان کلیدی:** معرفت امام (علیه السلام)، تفسیر انسان به انسان، الگوی شناخت امام معصوم (علیه السلام)، آیت‌الله

جوادی آملی

## مقدمه

از اساسی‌ترین و محوری‌ترین معارف دین اسلام، شناخت امام معصوم (علیه السلام) است. به نحوی که اگر کسی نسبت به تحصیل آن غافل باشد؛ هیچ عملی<sup>۲</sup> اعم از: نماز، روزه، حج و ... از وی قبول نیست؛<sup>۳</sup> و مرگ چنین شخصی، مرگ جاهلی است.<sup>۴</sup> مرگ عصاره و ثمره زندگی است و هر کس به گونه‌ای می‌میرد که زندگی کرده است،<sup>۵</sup> پس زندگی چنین شخصی نیز جاهلانه و به دور از حیات عقلانی است.<sup>۶</sup> اندیشمندان شیعی در خصوص شناخت امام معصوم راه‌های گوناگونی را از قبیل شناخت خطوط کلی امامت، مانند: شناخت امام با معروف، عدل و احسان، یا شناخت مقام عصمت و ولایت امام معصوم (علیه السلام)، شناخت فضائل و مناقب ایشان، بررسی تعابیر اعم از دعاها و زیارات نقل شده از ایشان و مواردی دیگر مطرح کرده‌اند؛ اما در کنار این راه‌ها، راهی که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود او است.

ایده‌ی شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود او، از این جهت قابلیت طرح و بررسی دارد که انسان کامل، عالی‌ترین تجلی خداوند متعال است و هم‌چنان‌که شناخت خدا به خود او کامل‌ترین راه شناخت است، شناخت کامل‌ترین تجلی به خودش نیز همین‌گونه است. در خصوص شناخت خداوند، براین مختلفی از جمله: برهان حدوث، نظم، امکان ماهوی، امکان فقری مطرح شده؛ اما با این حال متقین‌ترین آن‌ها برهان صدیقین می‌باشد.<sup>۷</sup> در این برهان استدلال به شیء از طریق خود شیء است.<sup>۸</sup> لذا، این احتمال وجود دارد که در خصوص شناخت امام معصوم (علیه السلام) نیز بتوان از این الگو استفاده کرد. هدف اصلی این پژوهش بررسی این مدل از شناخت و دلایل و مستندات آن است. این مدل از شناخت از آن جهت حائز اهمیت است که در متون دینی تصریحاتی به این امر وجود دارد که انسان کامل را جز به خود او نمی‌توان شناخت. طبیعتاً این مدل از شناخت، نیازمند الگویی است که بر اساس آن بتوان تبیینی عقلانی از شناخت امام معصوم که همان انسان کامل است، ارائه نمود. در آثار آیت الله جوادی آملی نظریه‌ای وجود دارد که بر اساس آن ایده شناخت امام معصوم (علیه السلام) به امام معصوم (علیه السلام)

۲. «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (کلینی، الکافی، ۳۵۱/۱)

۳. «أَمَّا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ ذَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلا يَءِ وَلا يَلِي اللّٰهَ فَيُؤَالِيهِ وَ يَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدِلَالَتِهِ بِسُنَّةِ إِلَهِهِ، مَا كَانَ عَلَى اللّٰهِ حَقٌّ فِي نَوَابِيهِ وَلا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ» (مجلسی، بحارالأنوار، ۳۳۳/۶۵)

۴. «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً» (حر عاملی، وسائل الشیعة، ۴۹۲/۱۱)

۵. «كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَمُوتُونَ تُبْعَثُونَ» (ابن ابی جمهور، عوالمی اللنالی، ۷۲/۴)

۶. جوادی آملی، امام مهدی (عج) موجود موعود، ۳۱

۷. جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ۱۲۰/۳

۸. جوادی آملی، انتظار بشر از دین، ۹۶

قابل تبیین است. نظریه ایشان که در زمینه شناخت انسان می‌باشد، «تفسیر انسان به انسان» نام دارد که بر اساس آن، انسان به خود انسان شناخته می‌شود و به تعبیری مرجع شناخت انسان، انسان کامل یا دقیق‌تر از آن انسان اکمل است. بر همین اساس، در این پژوهش، با توجه به الگوهای شناختی برهان صدیقین و نظریه انسان به انسان، نظریه شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود امام معصوم پیشنهاد خواهد شد. بدین منظور در این پژوهش، ضمن طرح الگوهای معرفتی مشابهی مانند: شناخت خداوند به خود او و یا شناخت قرآن به قرآن، نیز توضیح مختصر نظریه تفسیر انسان به انسان آیت الله جوادی آملی، به بررسی و تبیین مبانی نظری شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود او و شواهد روایی آن پرداخته خواهد شد. این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و بنیادین و به شیوه توصیفی-تحلیلی با استفاده از آثار آیت الله جوادی آملی است.

در خصوص پیشینه این موضوع، لازم به ذکر است که نظریه تفسیر انسان به انسان، تنها در آثار آیت الله جوادی آملی مطرح شده است و با توجه به این که نظریه شناخت امام معصوم (علیه السلام) به امام معصوم (علیه السلام) نسبتاً جدید است در مقالات و کتب پیشینه‌ای ندارد و برای نخستین بار در این پژوهش است که تبیین عقلانی از این نظریه ارائه خواهد شد. در ادامه به نمونه‌هایی اشاره خواهد شد که شناخت آن‌ها از طریق خود ایشان، بهترین شناخت را ایجاد می‌کند.

## ۱. شناخت خدا با خدا

در خصوص شناخت خداوند، براهین مختلفی مطرح می‌شود که از جمله آن‌ها: برهان حدوث، امکان ماهوی، امکان فقری، حرکت و نظم جهان است. در تمامی این براهین، خداوند متعال به وسیله‌ی امری غیر خود مورد شناخت قرار گرفته است؛ در حالی که طبق صریح روایات خداوند متعال برتر از آن است که با مخلوقات خود شناخته شود.<sup>۹</sup> روش صحیح که در روایاتی مانند «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»<sup>۱۰</sup> نیز به آن توصیه شده، این است که خداوند متعال را با خودش بشناسیم؛ چنان که در مرحله‌ی بعد، بندگان و مخلوقات را نیز به واسطه خداوند متعال بشناسیم.<sup>۱۱</sup> این روش از متقن‌ترین براهینی است که برای خداشناسی مطرح شده است؛ چرا که استدلال به شیء از طریق خود شیء می‌باشد.<sup>۱۲</sup> آیت الله جوادی آملی در تبیین این روش می‌فرماید که در حقیقت، متعلق معرفت، یا غائب و یا حاضر است؛ در مورد نخست، غائب با اوصاف،

۹. «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلٌ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلَى الْعِبَادُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ» (کلینی، الکافی، ۲۱۵/۱)  
۱۰. کلینی، الکافی، ۲۱۳/۱

۱۱. این امر بر اساس اصل «ذوات الأسباب لا تعرف إلا بأسبابها» قابل تبیین است. (صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة، ۳۹/۳)  
۱۲. جوادی آملی، انتظار بشر از دین، ۹۶

آثار و اسم و رسم شناخته می‌شود؛ ولی در نوع دوم، ابتدا عین معلوم شناخته می‌شود؛ سپس ویژگی‌ها و آثار او. به عنوان مثال، هنگام رویارویی برادران حضرت یوسف با ایشان، ابتدا او را در نزد خود حاضر دیدند و با مشاهده‌ی او به ذاتش پی بردند، سپس اسم و رسم او را جویا شدند.<sup>۱۳</sup>

## ۲. تفسیر قرآن به قرآن

نظریه تفسیر قرآن به قرآن که متأثر از دیدگاه علامه طباطبائی است، نیز نمونه‌ای دیگر از این الگو و مدل شناختی است. این نظریه، ناظر به این امر است که فهم قرآن متوقف بر خود قرآن است. در این روش، هر آیه از قرآن کریم با تدبیر در سایر آیات قرآنی و استفاده از آنها تبیین می‌شود. تبیین این نظریه بر اساس دو ویژگی مهم قرآن مجید یعنی: «نور بودن» و «تبیان بودن» آن، صورت گرفته است. قرآن کریم خود را «نور» معرفی می‌کند: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ»،<sup>۱۴</sup> «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ»،<sup>۱۵</sup> روشن‌ترین ویژگی نور آن است که هم خود روشن است و هم روشن‌گر غیر خود است؛ و در هر دو نیازمند به غیر نیست. مقتضای نور بودن آیات قرآن کریم نیز این است که نه در روشن بودن آیات خود و نه در روشن کردن غیر نیازمند نیست؛ چراکه در صورت نیاز به مبینی دیگر، قرآن کریم فرع، و آن مبین اصل خواهد بود که با نور بودن قرآن سازگار نیست. هم‌چنین از دیگر صفات قرآن کریم «تبیان کل شیء» است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»<sup>۱۶</sup> کتابی که بیان‌گر همه حقایق جهان و علوم و معارف ضروری بشر است، در تبیین خود نیازمند به غیر نیست، بلکه در بیان خویش به آیات خود متکی است و بعضی از آیاتش با بعضی دیگر تبیین و تفسیر می‌شود، در غیر این صورت کتابی که تبیان خود نباشد، نمی‌تواند تبیان هر چیز دیگر باشد.

لازم به ذکر است که ایشان، استناد به قرآن را برای اعتقاد و عمل هرگز با قطع نظر از روایات، قبول ندارد. در واقع قرآن کریم در مقام فهم، حجیت استقلالی دارد و به تنهایی و بدون استناد به سنت، قابل فهم است، ولی در مقام عمل، به عنوان دین و پیام خداوند لازم است به روایات مراجعه شود.<sup>۱۷</sup> ایشان در مقدمه تفسیر المیزان انواع روش‌های تفسیری قرآن را از جمله: روش محدثین، متکلمین، فلاسفه، متصوفه و ....

<sup>۱۳</sup>. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۲۰/۲۶

<sup>۱۴</sup>. مانند: ۱۵

<sup>۱۵</sup>. اعراف: ۱۵۷

<sup>۱۶</sup>. نحل: ۸۹

<sup>۱۷</sup>. میرجلیلی، «مقاله تحلیلی بر دیدگاه تفسیری قرآن به قرآن علامه طباطبائی»، ۵۷

مطرح و نقد می‌کنند و روش تفسیری قرآن به قرآن را معتبر می‌داند.<sup>۱۸</sup> هم‌چنین در فهم قرآن، با تفکیک میان فهم فی‌الجمله و بالجمله، بدین نکته مهم اشاره می‌فرماید که قرآن در عین حفظ حجیت استقلالی، وابستگی آن برای فهم به سنت از حیث تفصیلی لازم و ضروری است؛ اما آنچه قابل تامل است نور بودن قرآن و فهم‌پذیر و قابل شناخت بودن آن با خود قرآن است.

### ۳. نظریه‌ی تفسیر انسان به انسان

به نظر آیت الله جوادی آملی، نظریه تفسیر انسان به انسان، از دل تفسیر قرآن مجید و البته استمداد از تعالیم اهل بیت (علیهم السلام) برآمده است و لذا، در اصل، یک راه و حیانی برای شناخت انسان محسوب می‌شود. الگوی شناختی تفسیر انسان به انسان از دو مسیر ترسیم شده است، نخست تفسیر انسان متشابه به انسان محکم که از دو طریق قرآن و عترت میسر است؛ و دوم تفسیر اجزای متشابه وجود انسان به اجزای محکم آن.<sup>۱۹</sup>

#### ۳-۱. تفسیر انسان متشابه به انسان محکم

در این تفسیر، از دو مسیر قرآن و عترت برای تفسیر انسان کمک گرفته می‌شود. در مسیر نخست، تعریف قرآنی از انسان معیار بازشناسی انسان متشابه از محکم است؛ و در مسیر دوم، عترت معیار تفسیر انسان است. در ادامه به توضیح هر کدام خواهیم پرداخت.

#### ۳-۱-۱. تفسیر انسان متشابه به انسان محکم با استمداد از آیات قرآن

در این روش توصیف قرآنی انسان که حی متأله است، معیار قرار گرفته و بر اساس آن، انسان متشابه و محکم از یکدیگر تمایز می‌یابند. بر اساس تعریف قرآنی، انسان حی متأله است و پاسخ به پرسش کیستی درباره انسان به این معناست که بررسی شود که مصادیق تعریف حی متأله چه کسانی هستند و مراتب و حدود این انطباق چقدر است. در پاسخ به پرسش می‌بایست به بررسی و شناخت حقیقت انسان بپردازیم تا انطباق یا عدم انطباق حدّ تام این تعریف بر او روشن شود؛ بنابراین، ابتدا می‌بایست ذاتیات انسان شناخته شود تا پس از این شناخت، آدمی، خویش و متشابهات و محکّمات خود را بشناسد و در نتیجه سبب جدایی انسانهای محکم و متشابه از هم می‌شوند.<sup>۲۰</sup> خلاصه این نظریه این است که بر اساس تعریف قرآنی انسان به حی متأله، مصادیق این حی متأله شناخته شود. انسان محکم و انسان متشابه بر اساس این

<sup>۱۸</sup> طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۴-۸.

<sup>۱۹</sup> جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان، ۲۴۹.

<sup>۲۰</sup> همان، ۲۴۷.

معیار قرآنی از یکدیگر بازشناسی می‌شوند.

### ۳-۱-۲. تفسیر انسان متشابه به انسان محکم عینی یا انسان اکمل

دومین راه شناخت انسان، تفسیر انسان متشابه از طریق ارجاع او به انسان محکم عینی یا همان عترت است. در این راه، بر اساس تقسیم‌بندی که از افراد انسان ارائه شده است، مسیر شناخت انسان در نهایت به انسان اکمل منتهی می‌شود. در اولین تقسیم، انسان‌ها به دو دسته مرده و زنده تقسیم می‌شوند؛ مردگان، کفرپیشگانی هستند که فطرت پاک‌شان زیر حجاب‌های جهل و خرافات، دفن شده‌است و کسانی زنده‌اند که از ظلمات کفر رها شده‌اند. انسان‌های زنده نیز اقسام متفاوتی دارند؛ عده‌ای از آنان از دین و انسانیت غافلند و به خواب فرورفتند و عده‌ای دیگر بیدار و هوشیارند. انسان‌های بیدار و متوجه یا سالم‌اند و یا بیمار. بیماری بیماران روحی یا مزمن است و یا سطحی. انسان‌های زنده، بیدار و سالم نیز یا کامل‌اند و یا ناقص و در میان انسان‌های کامل، عده‌ای کامل‌تر و عده‌ای کامل‌ترین‌اند. از همه اقسام ذکر شده به‌جز دو مورد آخر، همگی انسان متشابه‌اند؛ و تنها محکومات جامعه اسلامی، انسان‌های کامل و اکمل می‌باشند. انسان‌های اکمل، پیامبران و اولیاء می‌باشند که محکم بالاصالة نام دارند و انسان‌های کامل، علمای عالم‌اند که محکم بالمحکم نام دارند. وظیفه انسان‌های کامل، رجوع و عرضه خویش به انسان‌های اکمل و سپس سنجش خویش می‌باشد تا توانایی مرجعیت انسان‌های متشابه را دارا باشند. انسان‌های متشابه نیز وظیفه‌ی رجوع و تقلید از محکومات را دارند.<sup>۲۱</sup> به‌طور خلاصه، در مسیر دوم، انسان‌های اکمل که محکم بالاصاله هستند، معیار بازشناسی انسان‌ها از یکدیگر هستند که انسان کامل \_ محکم بالمحکم \_ و انسان ناقص \_ که از آن به متشابه تعبیر شده است \_ در مقیاس با آنان شناخته شوند.

### ۳-۲. تفسیر تشابهات انسان به محکومات او

در راه دوم، مراتب انسان در دو بعد نظری و عملی نسبت به یکدیگر مقایسه شده است. برخی از مراتب در حکم مراتب محکم نسبت به مراتب متشابه هستند که معیار سنجش و ارزیابی وجود انسان هستند.

### ۳-۲-۱. تفسیر تشابهات علمی به محکومات علمی

به‌طور کلی مدرکات آدمی، قرین با یکی از درجات شک، ظن، یقین و یا شهود می‌باشد. عقل نظری وظیفه رهبری مدرکات اکتسابی انسان بر اساس علوم فطری و شهودی دارد و به‌دلیل این‌که طبق اولیات و بدیهیات حکم می‌کند، فتوایی به‌جز حق نمی‌دهد؛ بنابراین یقینی که محصول عقل نظری است، بر اساس مشهودات و حکمتهای فطری و الهی است. در نتیجه، تفسیر انسان به انسان در بُعد بینشی را این‌طور می

<sup>۲۱</sup>. همان، ۲۸۵.

توان بیان کرد که تشابهات بُعد بینشی که شکی و ظنی هستند، می‌بایست به محکّمات بُعد بینشی که یقین نظری و شهود فطری هستند ارجاع داده شود.<sup>۲۲</sup>

### ۲-۲-۳. تفسیر تشابهات عملی به محکّمات عملی

در بُعد عمل و رفتار نیز محکّمات حکمت عملی، معیار سنجش تشابهات رفتاری انسان است. حکمت عملی هنگامی ثمربخش می‌باشد که افعال آزادی انسان یا همان باید و نبایدهای اختیاری انسان، مطابق با هست و نیست‌های فطری و محکّمات علمی باشد؛ زیرا، اساس حکمت عملی، حکمت نظری متقن می‌باشد.<sup>۲۳</sup> در این میان عقل عملی باید مسئولیت رهبری تصمیمات، نیت و اراده‌های آدمی را به عهده گیرد. به‌عنوان مثال: اگر تشابهاتی چون شهوت، غضب و قدرت طلبی به رهبری محکّمات تنظیم شود، انسان در همه‌ی حالت‌ها به‌جا و درست عمل می‌کند، به‌جا اشتها دارد، در جاه و مقام به‌جا رغبت می‌کند و در غضب به‌جا جهاد می‌کند؛ ولی اگر این تشابهات به رهبری محکّمات عمل نکند، عمل فرد مطابق امر شهوت و غضب می‌شود.<sup>۲۴</sup> امامت عقل عملی سبب می‌شود تا از میان انواع بینش‌های مختلف، عالی‌ترین بینش انتخاب شود و از میان انواع تمایلات آدمی، فطری‌ترین و طبیعی‌ترین آن تحت رهبری حکمت عملی قرار گیرد و در نتیجه در بُعد تصمیم و تأثیر بر جوارح و نیز در عرصه‌ی عمل، تصمیمی محکم شکل گیرد.<sup>۲۵</sup> بر این اساس، می‌توان گفت، هم‌چنان‌که آیه‌های قرآن که شامل تشابهات و محکّمات می‌باشد و تشابهات با محکّمات حل می‌شود؛ در جامعه نیز عده‌ای هم‌چون: انبیاء، اولیا و ائمه معصومین (علیهم السلام) در دو بُعد علمی و رفتاری محکم‌اند و سایرین تشابهات هستند. محکّمات در بینش، گرایش و عملکرد خود محکم‌اند؛ یعنی دچار جهل، اشتباه، فراموشی و گناه نمی‌شوند و تشابهات نیز شایسته است که آنان را در بینش، گرایش و رفتار الگو خود قرار دهند و به آنان مراجعه کنند.<sup>۲۶</sup>

### ۳-۳. اقتدای محکّمات انسان به محکم اول (حیات)

پیوند میان محکّمات علمی و عملی انسان، در حیات انسان که اولین جزء محکم انسان است و سبب هماهنگی بین عقل نظری و عقل عملی می‌شود، تبلور می‌یابد. بنابراین محکّمات آدمی در ابعاد علم و عمل می‌بایست به رهبری حیات متألهانه که همان محکم اول اوست، پویا و پایا شود. نتیجه‌ی این ارجاع،

<sup>۲۲</sup>. همان، ۲۸۷.

<sup>۲۳</sup>. همان، ۳۱۶.

<sup>۲۴</sup>. همان، ۳۳۱.

<sup>۲۵</sup>. همان، ۳۳۲.

<sup>۲۶</sup>. همان، ۳۲۰.



این است که انسان، غنای مطلق پرودگار متعال و نیز فقر و ذلت خویش را درک می‌کند؛ اما بالعکس، اگر از حقیقت حیات خویش غافل شود و زیر حجاب‌های جهالت‌های علمی و عملی به فراموشی بسپارد، سبب ایجاد تعادلی کاذب در میان متشابهات خویش می‌شود؛ درحالی‌که آرامش و تعادل حقیقی، زمانی مهیا می‌شود که متشابهات وجودی انسان متفرع بر محکومات باشد و محکومات نیز به محکم اول ارجاع داده شود.<sup>۲۷</sup> حیات آدمی که سبب هماهنگ‌کننده علم و عمل اوست، یا حیاتی متقیانه (محکم) یا فاجرانه (متشابه) است؛ زیرا انسان یا فرمانبردار خدای خود است یا نیست؛ اگر نبود، مطیع هوا و هوس خود است و فرض سومی در بین نیست؛ چراکه بین حق و ضلالت، میانه‌ای وجود ندارد. «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»؛<sup>۲۸</sup> اگر حق نبود، جز ضلال چیز دیگری نیست.

#### ۴. دستاوردهای نظریه تفسیر انسان به انسان

نظریه تفسیر انسان به انسان، از ثمرات و دستاوردهای متعددی برخوردار است که به شرح زیر می‌باشد:

۱. انسان را با خود انسان می‌توان شناخت و تفسیر کرد. در نهایت چون مرجع نهایی شناخت انسان، به انسان محکم بالاصاله بازمی‌گردد، پس شناخت انسان اکمل جز به خود او میسر نیست چون او معیار است؛

۲. به لحاظ عقلی بر اساس محال بودن دور و تسلسل نیز این مطلب قابل اثبات است. اگر معیار شناخت همه انسان‌ها به وجود انسان اکمل منتهی می‌شود، انسان اکمل را با انسان دیگری نمی‌توان شناخت.

۳. در خصوص راه دوم نیز یعنی ارجاع متشابهات علمی و عملی به محکومات علمی و عملی وجود انسان هر چند متشابهات بُعد بینشی و عملی انسان به محکومات بُعد بینشی و عملی شناخته می‌شود؛ اما در نهایت با توجه به تفاوت مراتب وجودی انسان‌ها با یکدیگر، محکومات بُعد بینشی انسان‌های متشابه باید به انسان‌های محکم بالمحکم و در نهایت به محکم بالاصاله بازگردد؛

۴. هر چند این نظریه در اصل برای ارائه معیاری در شناخت ماهیت انسانی ارائه شده است؛ اما علاوه بر این، دستاورد مهم آن این است که تمامی معیارهای ارائه شده در این نظریه، در نهایت منجر به معیار بودن انسان معصوم یا همان محکم بالاصاله بازمی‌گردد. بر این اساس، می‌توان گفت که اگر تفسیر و

<sup>۲۷</sup>. همان، ۳۴۲

<sup>۲۸</sup>. یونس: ۳۲

شناخت انسان، به وجود خود انسان امکان‌پذیر است، انسان‌های اکمل و محکم بالاصاله که مرجع شناخت و تفسیر سایرین هستند، به حکم باطل بودن دور و تسلسل به واسطه خود قابل شناخت و معرفی هستند.

ممکن است این پرسش به ذهن متبادر شود که آیا چنین شناختی در حکم دور نیست؛ البته با این تفاوت که در دور حداقل یک واسطه برای بازگشت به حلقه نخستین وجود دارد؛ درحالی‌که در این مدل از شناخت، همان واسطه نیز وجود ندارد و شناخت انسان اکمل با خود او محقق می‌شود. پاسخی که می‌توان به اشکال دوری بودن این مدل از شناخت مطرح کرد این است که محال بودن دور، بدان سبب است که حلقه دیگر نیز همانند حلقه نخست، از وجودی کامل و تام برخوردار نیست و بنابراین تبیین علت یک پدیده در مدل دورانی اعم از مضمهر و یا مصرح ناتمام باقی می‌ماند. اما در جایی که وجود کامل بلکه اکملی است که تبیین آن نیاز به هیچ عاملی جز خود او ندارد و بلکه سایر پدیده‌ها به واسطه آن وجود، تبیین وجودی خود را می‌یابد، در حکم دور نیست.

## ۵. دلایل شناخت امام معصوم (علیه السلام) به خود او

در ادامه به بررسی برخی از دلایل شناخت انسان اکمل به خودش خواهیم پرداخت.

### ۵-۱. عدم تفاوت امام معصوم (علیه السلام) با خداوند جز در عبد و مخلوق بودن امام معصوم (علیه السلام)

مقام معنوی و گستره قدرت امام معصوم (علیه السلام) در حدی است که در وصف آنان چنین بیان شده: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»؛<sup>۲۹</sup> یعنی هرآنچه برای خداوند متعال بالذات ثابت است، برای وجه الله او نیز به صورت بالغیر ثابت است. البته این امر مستلزم شرک نیست، زیرا آن چه ذکر شد، درباره‌ی ذات یا صفات ذات خداوند نمی‌باشد؛ بلکه مربوط به مقام و صفات فعل خداوند می‌باشد. به این معنا که هر کاری که از خداوند برمی‌آید، همان کار با اذن خداوند از آنها برمی‌آید؛ با این تفاوت که افعال خداوند استقلالی و افعال خلیفه الله به صورت عرضی و تبعی است.<sup>۳۰</sup> او در این حد از کمال است که در تمامی کمالات آئینه تمام نمای خداوند است، پس یعنی با معرفت به ربّ می‌توان امام را شناخت. از طرفی شناخت خداوند نیز به طور کامل امکان ندارد و خداوند به حد طاقت بشری برای نشان دادن صفات

<sup>۲۹</sup>. ابن طاووس، إقبال الأعمال، ۶۴۶/۲

<sup>۳۰</sup>. «يَا أَيُّهَا آدَمُ إِنَّا أَعْرَضْنَا لَكَ فِيكَوْنُ أَطْعَمِي فِيمَا أَمَرْتَنِي أَنْ أَجْعَلَكَ قَوْلُ لِلشَّيْءِ «كُنْ فَيَكُونُ» (محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۲۵۹/۱۱؛ جوادی آملی، تحریر رساله الولایه، ۴۱۷/۲)

و افعالش در طبیعت، در موجودات تجلی کرده است. تجلی کامل خداوند در انسان اکمل است. پس امام را باید به خود امام شناخت و به عبارت دیگر، کامل‌ترین تجلی را باید با خودش شناخت نه تجلی ناقص‌تر و محدودتر.

## ۵-۲. محال بودن قیاس احدی با آنان

بر اساس آیات قرآن، موجودات عالم، همگی از یک رتبه یکسان برخوردار نیستند. برخی بر برخی دیگر، برتری دارند، مانند: برتری میوه‌های برخی درختان،<sup>۳۱</sup> برتری انسان بر دیگر مخلوقات<sup>۳۲</sup> یا کرامت برخی از انبیا بر دیگر فرستادگان.<sup>۳۳</sup> ائمه اطهار (علیهم السلام) حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) گرامی‌ترین و والاترین مخلوق الهی هستند که حتی بر دیگر انبیا الهی برتری دارند؛<sup>۳۴</sup> هم‌چنین اهل بیت ایشان و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز جانشینان الهی‌اند، پس از خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) برترین آفریدگان الهی‌اند. کسانی که فرشتگان خدمت‌گزار آنانند و اگر ایشان نبودند، نه بهشت و جهنمی و نه آدم و حوایی خلق نمی‌شدند.<sup>۳۵</sup>

یکی از علل برتری آنان این است که خداوند متعال سرچشمه‌ی جمیع فضائل، کمالات و خیرات می‌باشد؛ به طوری که هم‌تا و همانندی برای او وجود ندارد.<sup>۳۶</sup> ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز که خلفای کامل الهی و صاحب مقام مستخلف‌عنه می‌باشند؛ آیت کبرای کمالات و فضائل الهی، مظهر تام اسماء حسنا و ذات اقدس الهی در بی‌همتایی می‌باشند. برتری ایشان به حدی است که هیچ هم‌تا و همانندی برای آنان وجود ندارد.<sup>۳۷</sup> اساس، هیچ‌یک از دیگر مخلوقات و آفریده‌های الهی را نمی‌توان با ائمه معصومین (علیهم السلام) سنجید و مقایسه کرد.<sup>۳۸</sup> به عبارت دیگر، ائمه معصومین (علیهم السلام) را که خلفای کامل الهی هستند، با یکدیگر که نور واحدند، مقایسه می‌کنند، نه با افراد عادی؛ زیرا ایشان مجاری

۳۱. «و فی الارض قطع متجور و جنت ... فَضَّلَ بَعْضَهَا عَلٰی بَعْضٍ فِی الْاٰخِلِ» (رعد: ۴)

۳۲. «و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ... فَضَّلْنَاهُمْ عَلٰی كَثِيْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيْلًا» (اسراء: ۷۰)

۳۳. «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ» (بقره: ۲۵۳) و «و لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّيْنَ عَلٰی بَعْضٍ» (اسراء: ۵۵)

۳۴. «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّيْنَ وَ إِنَّمَا الْمُتَّقِيْنَ وَ رَسُوْلُ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ» (شیخ صدوق، الامالی، ۲۵۴)

۳۵. «إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی فَضَّلَ أَنْبِيَآءَهُ الْمُرْسَلِيْنَ عَلٰی مَلَآئِكَتِهِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَ فَضَّلَنِيْ عَلٰی جَمِيْعِ النَّبِيِّيْنَ وَ الْمُرْسَلِيْنَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ! وَ لِأَيُّمَّةٍ مِّنْ بَعْدِكَ وَ إِنَّ الْمَلَآئِكَةَ لَخَدَامَتُنَا وَ... يَا عَلِيُّ! لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ وَ لَا الْحَوَآءَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا السَّمَآءَ وَ لَا الْاَرْضَ» (شیخ صدوق، عیون اخبار، ۱/ ۲۳۷)

۳۶. «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱) و «و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (اخلاص: ۴)

۳۷. جوادی آملی، ادب فنای مفران، ۹، ۲۸۲

۳۸. «لَا يُقَاسُ بِأَلٍ مُّحَمَّلٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲، ۲۶۲) یا «لَا يُقَاسُ بِهِمْ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ» (مجلسی، بحارالانوار، ۲۴/ ۲۷۴) یا «نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ» (همان، ۴۰۶/۲۲)

نعمت و ولی انعامند و هیچ‌گاه مُتَنَعَم را با مجرای نعمت و واسطه انعام، قیاس نمی‌کنند.<sup>۳۹</sup> مقام ائمه معصومین (علیهم السلام) به حدی است که ملک در نزد آنان شاگردی می‌کنند و احدی توانایی خیال و درک مرتبه و مقام آنان را ندارند.<sup>۴۰</sup> واژه‌ی «أحد» که در روایات در این باب به کار رفته در سیاق نفی است و نشان‌گر این مسئله است که نفی از قیاس به انسان‌ها اختصاصی ندارد؛ حتی فرشتگان حمله عرش الهی که حاقین حول حرم حق‌اند نیز حق ندارند بگویند ما با یکی از ائمه معصومین (علیهم السلام) همسنگ و هم‌ترازیم.<sup>۴۱</sup> بنابراین، هم‌چنان‌که در خصوص توصیف و معرفی قرآن کریم نمی‌توان گفت مانند و شبیه فلان کتاب است اما برتر؛ در مورد ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز نمی‌توان گفت هم‌چون فلان بنده عالم یا صالح هستند اما برتر؛ چرا که در عرصه‌ی رتبه‌گذاری علمی و عملی، احدی جرأت و حتی خیال مقایسه در مقابل دودمان شجره نبوت و رسالت را ندارد. ایشان ستون دین و پایه‌های یقین می‌باشند که همواره در میدان علم و عمل پیشرو و پیشتاز هستند؛ به طوری که افراد تندرو باید به آنان برگردند و کندروها می‌بایست خود را به ایشان برسانند.<sup>۴۲</sup>

به عبارت دیگر از کمالات آدمی در این است که مظهر اسماء حسناى خداوندی باشد که نهایت کمال مطلق و نامتناهی، متعلق به اوست و هیچ‌کس به‌طور ذاتی دارای کمال نیست. مظهر تام و جامع اسماء حسناى خداوند، پیامبران و ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌باشند؛<sup>۴۳</sup> به طوری که دیگران در هر طلب و درخواست فیضی از خداوند (در دنیا و آخرت) نیازمند شفاعت و دست‌گیری آنان هستند. بنابراین نه تنها احدی از افراد عادی، قابل قیاس و سنجش با ایشان نیستند؛ بلکه عقل و فهم احدی، نه تنها توانایی درک کنه وجودی ایشان را ندارد بلکه از درک و فهم فضائل و مناقب آنها نیز عاجز اند.<sup>۴۴</sup>

لازمه قیاس‌ناپذیر بودن آنان با احدی از انسان‌ها، این است که آنان خود، معروف بالا صاله و بالذات هستند و هیچ امری جز خود ایشان عامل شناخت و معروفیت آنان نیست. اگر انسان اکمل خود را به مردم شناساند و فضائل و کمالات خود را بر مردم آشکار نکند، هیچ‌گاه کسی توانایی معرفی دقیق و شناخت

۳۹. جوادی آملی، جره‌ای از صهبا، ۲۸۲

۴۰. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲، ۲۶۲

۴۱. جوادی آملی، بنیان مرصوص، ۳۷۱

۴۲. «لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ بَقِيَةُ الْعَالَمِي، وَبِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاةُ» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲، ۴۷)

۴۳. جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ۱۹۲/۲

۴۴. «الإمام واحد دهره، لا يدانيه أحد ولا يعادله عالم ولا يوجد منه بدل، ولا له مثل ولا نظير مخصوص بالفضل كله...، وهو بحيث النجم من أیدی المتناولين ووصف الواصفين. فإين الاختيار من هذا وأين العقول عن هذا» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۲۴-۱۲۵) و «ينحدر عنى السيل ولا يرقى إلى الطير» (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۳، ۴۸)

ایشان را نخواهد داشت.

### ۵-۳. تبعیت حق از وجود انسان محکم بالاصاله

اگر قرار است که همه انسان‌ها به انسان کامل شناخته و تفسیر شوند، آنگاه الگوی شناختی این انسان، جز با شناخت او به خودش، میسر نیست. معروف و عدل و احسان، معیار شناخت وجود انسان کامل نیست؛ بلکه این انسان کامل است که تجلی‌دهنده معروف و عدل و احسان در مصداق کامل به حد وسعت طبیعت است. معروفیت و عدل و احسان، در تجلی در وجود انسان کامل است که معنای صحیح خود را می‌یابد. روایات: «عَلِيٍّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، يَدْوِرُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»،<sup>۴۵</sup> یا «اللَّهُمَّ اِدْرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ»،<sup>۴۶</sup> یا «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ اَيْنَمَا مَالَ»،<sup>۴۷</sup> یا «وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَالْبَيْتُ مَعَكُمْ وَانْتُمْ اَهْلُهُ وَمَعِدَّتُهُ»؛<sup>۴۸</sup> یا دیگر احادیث<sup>۴۹</sup> همین معنا را می‌رساند.

عبارت نخست حدیث اول: «عَلِيٍّ مَعَ الْحَقِّ» همان معنایی را می‌رساند که عموم انسان‌ها به آن معتقدند. حق صادر از خداوند، مداری است که حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) و سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) بر گرد آن می‌گردند. ایشان در مدار حکم پروردگار خویش، هم‌چون تابع محض، دور می‌زنند و هرگز از روی عمد یا سهو یا فراموشی از آن جدا نخواهند شد، به صورتی که چنانچه کسی حق را یافت، امام معصوم (علیه السلام) را همان‌جا خواهد دید.<sup>۵۰</sup> به‌عنوان مثال، در روایتی، حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) با قاطعیت و تأکید فراوان، سوگند یاد می‌کنند که در مسیر حق و در جاده حقیقت هستند.<sup>۵۱</sup> یا در روایاتی دیگر تأکید شده که اهل بیت (علیهم السلام) با حق مخالفت نمی‌کنند و در آن اختلاف ندارند<sup>۵۲</sup> و یا این‌که ستون‌های حق را استوار می‌کنند.<sup>۵۳</sup> بنابراین اگر ایشان مطابق با حقی که از طرف خداوند از طریق قرآن یا سنت مشخص شده، عمل کردند، معصوم هستند. پس در این صورت حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) با قرآن یا سنت شناخته می‌شود.

۴۵. امینی نجفی، الغدير، ۱۷۶/۳

۴۶. شیخ مفید، الجمل، ۳۶

۴۷. کلینی، الکافی، ۲۵/۲

۴۸. مجلسی، زاد المعاد، ۲۹۸، زیارت جامعه

۴۹. «اَوْصِيَكُمْ فِي عَثْرَتِي وَ اَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا فَانَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ وَ هُمُ الْاَيُّمَةُ الرَّائِدُونَ بَعْدِي وَ الْاَمْنَاءُ الْمَعْصُومُونَ...» (مجلسی، بحارالانوار، ۳۲۱/۳۶) یا «الْاَيُّمَةُ مِنْ بَعْدِي مِنْ عَثْرَتِي، عَدَدَ نَبَاةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، تَسْعَةَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، ... فَاتَّبِعُوهُمْ فَانَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ» (همان، ۳۲۹/۳۶) یا «هَمَّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ لَا يَفَارِقُونَهُ وَلَا يَفَارِقُهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (همان، ۸۷/۳۷).

۵۰. جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ۳۴۵/۶

۵۱. «فَوَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنِّي لَعَلِّي جَادَّةُ الْحَقِّ» (سید رضی، نهج البلاغه، ۲۱۲)

۵۲. «لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ» (همان، ۷۶)

۵۳. «نَحْنُ أَقْمَنُا عَمَدَةَ الْحَقِّ» (تمیمی، غرر الحکم، ۷۲۰)

اما از عبارت دوم روایت اول: «وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» یا «يَدْوُرُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ» و مابقی روایات این حقیقت قابل برداشت است که در مرتبه بالاتر، خود حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) و سایر ائمه معصومین (علیهم السلام)، معیار تعیین حق و باطل است؛ چراکه در حدیث دوم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از خداوند می‌خواهند که خدایا؛ حق را در مدار حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) بگردان، و هیچ‌گاه از او جدا نکن و او را مدار و محور حق قرار ده، تا سایرین آن را در سیره و سیمای حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) پیدا کنند. هر جا از نظر علمی و عملی حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) حاضر است، حق را در همان‌جا حاضر کن، به طوری که ایشان و حق هرگز از هم جدا نشوند و حق در صحابت حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) باشد و از معیت علوی برخوردار باشد، نه این‌که حضرت علی (علیه السلام) را تابع حق کنی و حق در جای دیگر متمرکز باشد و حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) تکلیف داشته باشد که تابع آن مرکز باشد و در مدار غیر خود بگردد.<sup>۵۴</sup> در واقع، این سخن گهربار نبوی، بیانگر نکته‌ای فراتر از همراهی امیرالمومنین (علیه السلام) با حق است؛ بلکه ایشان را مدار گردش حق دانسته و اندیشه و رفتارشان را معیار حقیقت بیان کرده‌اند: «يَا عَلِيُّ إِنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَالْحَقُّ عَلَيَّ لِسَائِكَ وَفِي قَلْبِكَ وَبَيْنَ عَيْنَيْكَ»<sup>۵۵</sup> و به یقین، مقتضای مقام عصمت چیزی جز محور حق بودن نیست.<sup>۵۶</sup>

در نتیجه زمام حق به دست حضرت علی (علیه السلام) است؛ نه آنکه زمام ایشان به دست حق باشد؛ چراکه حق در مقام فعل، از مرتبه وجودی ائمه معصومین (علیهم السلام) که آن نیز به نوبه خود، حق در مقام فعل خداوند هستند (نه ذات خدا) نازل تر است.<sup>۵۷</sup> از لحاظ مقام نورانیت ملکوتی، حکم خداوند که حق است، به صورت تکوین همان روح امام معصوم (علیه السلام) تجلی می‌کند؛ لیکن در نشئه مُلک و عالم کثرت و طبیعت، به عنوان ثقل اکبر ظهور و تجلی می‌کند و هر کبیری در مدار اکبر خود دور می‌زند.<sup>۵۸</sup>

در نهایت حضرات امامان معصوم (علیهم السلام) محور و معیار حق و میزان شناخت حق از باطل می‌باشند؛ یعنی اصلی‌ترین راه برای تشخیص حق از باطل، صدق از کذب، قبیح از حسن و خیر از شر مراجعه به سنت و سیرت ائمه معصومین (علیهم السلام) است؛ زیرا تمام شئون قولی و فعلی ایشان، حق<sup>۵۹</sup> و حجت الهی است و برای پیدا کردن حق و تفسیر آن، می‌بایست آن را در مدار ایشان دنبال کرد. بر این

۵۴. جوادی آملی، حیات عارفانه، ۹۵

۵۵. امینی نجفی، الغدير، ۱۷۹/۳

۵۶. جوادی آملی، ادب فنای مهربان، ۳۵۰/۶

۵۷. جوادی آملی، سرچشمه اندیشه، ۱۳۷/۲

۵۸. جوادی آملی، ادب فنای مهربان، ۳۵۵/۶

۵۹. «وَأَسْأَلُكُمْ الْحَقَّ» (مجلسی، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ۳۰۰، زیارت جامعه)

اساس، با توجه به این که اکمل مصادیق حق در وجود انسان معصوم به قدر ظرفیت جهان طبیعت تجلی و ظهور یافته است، پس حق، در وجود خود ایشان قابل شناخت است.

#### ۴-۵. سایر شواهد روایی

علاوه بر دلایل سه گانه ای که بیان شد، می توان به شواهد روایی دیگری اشاره کرد، که مطابق دلایل پیشین، مؤید این نوع از شناخت است. در ادامه به بررسی این شواهد روایی می پردازیم:

در زیارت جامعه ی کبیره صفات متعددی به نقل از امام هادی (علیه السلام) که سبب ارجمندی و برتری امامان معصوم (علیهم السلام) است، بیان شده: «أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَ لَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ...»

أئمه معصومین (علیهم السلام) صاحب شریف ترین و گرمای ترین منزلت و مقام چه در خلقت و جایگاه دنیوی و چه در آخرت می باشند. در روایتی ایشان از جهات عنصر وجودی، شرافت و کرامت از تمام اهل زمین، والاتر و برتر ذکر شده اند؛<sup>۶۰</sup> به طوری که وجود آنان علت خلق آفرینش جهان، بهشت، جهنم، انس و جن می باشد<sup>۶۱</sup> و اعتراف به عظمت مقام آنان، سبب معرفت الهی و روی گردانی از آنان، در حکم انکار خداوند متعال می باشد.<sup>۶۲</sup> ایشان برترین، والا مقام ترین و سرآمد مقربین و پیشوایان الهی در دنیا و آخرت هستند. هم چنین، ایشان بلند پایه ترین فرستادگان و پیامبران الهی می باشند؛ به طوری که اساس برگزیدگی جمیع انبیاء به مقام نبوت، اقرار به ولایت آنان، شمرده شده است.<sup>۶۳</sup> پیشتازی و پیشگامی أئمه معصومین (علیهم السلام) در پیمودن مراتب کمال و فیوضات، از دیگر صفات ایشان است؛ به طوری که نه تنها کسی امکان و توانایی سبقت گرفتن بر آنان و رسیدن به رتبه آنان را ندارد بلکه طمع و خیال رسیدن به منزلت ایشان اشتباه است.

برتری و عدم امکان وصف جایگاه و منزلت أئمه معصومین (علیهم السلام) باعث خضوع جمیع مخلوقات عالم در مقابل آنان گردیده است. علت ناتوانی دیدگان همه بصیران در درک منزلت، حقیقت وجودی أئمه معصومین (علیهم السلام) این است که، همان طور که امکان وصف خداوند متعال وجود

۶۰. «هُم خَيْرُ الْأَرْضِ عُضْرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَمًا» (مرعشی، إحقاق الحق، ۱۳۳/۱۵)

۶۱. «قُلْ لَا تَحْنُ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ تَعَالَى سَمَاءً وَ لَا أَرْضًا وَ لَا جَنَّةً وَ لَا نَارًا وَ لَا شَمْسًا وَ لَا قَمَرًا وَ لَا جِنًّا وَ لَا إِنْسًا» (ابن عبد الوهاب، عيون المعجزات، ۸۲)

۶۲. «يَا عَلِيُّ! أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْأَيُّمَةُ مِنْ وُلْدِكَ سَادَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ مُلُوكٌ فِي الْآخِرَةِ؛ مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَنَا فَقَدْ أَنْكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» (شیخ صدوق، الأمالي،

۶۳. «وَلَا يُشْنَا وَلَا يَتَنَا اللَّهُ أَيُّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهِ» و «مَا مِنْ نَبِيٍّ جَاءَ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقَّنَا وَ تَضْيِلِنَا عَلَيَّ مِنْ سِوَانَا» (صفا قمی، بصائر الدرجات، ۹۴-۹۵)

ندارد،<sup>۶۴</sup> امکان وصف، فهم و درک حقیقت وجودی، جایگاه و حقوق واجب ائمه معصومین (علیهم السلام) که مظهر تام ولایت الهی در میدان تکوین و تشریح هستند، وجود ندارد.<sup>۶۵</sup> لازم به ذکر است این ناتوانی درک و فهم، در مورد فضائل و مناقب ایشان نیز پابرجاست؛ به طوری که حتی نه تنها فضائل و مناقب آنان قابل ادراک نیست؛ بلکه حتی بشر، ظرفیت و تاب و توان شنیدن فضائل آنان را ندارند.<sup>۶۶</sup> از همین جهت، خدای متعال، خود به معرفی عظمت منزلت آنان برای همگان پرداخته است.<sup>۶۷</sup> و این معرفی از جانب خداوند سبحان، نشان‌گر و مؤید عدم امکان وصف و توانایی دیگران از درک منزلت نورانی آنان می‌باشد.<sup>۶۸</sup>

از صفاتی که نشان‌گر برتری ائمه معصومین (علیهم السلام) است این است که ایشان زمامداران جهان خلقت هستند و تنها وجود مقدس جسمانی ایشان سبب امنیت و آرامش و لنگرگاه ثبات و پایداری نظام آفرینش است.<sup>۶۹</sup> همان‌طور که در احادیث ذکر شده «أهل بیته أمانٌ لأمتی»،<sup>۷۰</sup> یا «إتی لأماناً لأهل الأرض»،<sup>۷۱</sup> ائمه اطهار (علیهم السلام) ارکانی هستند که مایه برقراری حیات اهل زمین و پناهگاهی امن برای در امان ماندن از تمامی بلاها هستند. به برکت وجود ایشان، زمین و نظام جهان، برخوردار از فیوضات غیبی است. در واقع بقای ظاهری و معنوی نظام هستی از جمله زمین از برکت وجود امام معصوم (علیه السلام) است.

ذکر این نکته ضروری است که همه‌ی این اوصاف کمالی برای خداوند، بالذات می‌باشد و برای ائمه معصومین (علیهم السلام) بالعرض و نسبی بوده و با عنایت خداوند متعال، در قلمرو امکان، و در محدوده مخلوق‌هاست که بی نظیر و بی همتا هستند.<sup>۷۲</sup> تمام آنچه ذکر شد از بلندمرتبتگی جایگاه امامان معصوم (علیه السلام)، عدم دسترسی عوام به منزلت ایشان (حتی در مرتبه طمع و خیال) و در نتیجه عدم امکان

۶۴. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوصَفُ وَكَيْفَ يُوصَفُ وَقَالَ فِي كِتَابِهِ: «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرِ الْإِنْسَانِ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ» (کلبی، الکافی، ۳/۴۶۷)

۶۵. «وَإِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لَا يُوصَفُ وَكَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ احْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسَبْعٍ وَجَعَلَ طَاعَتَهُ فِي الْأَرْضِ كطَاعَتِهِ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ: «وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَ مِنْ أَطَاعَ هَذَا قَدَّ أَطَاعَنِي وَ مِنْ عَصَاةَ قَدَّ عَصَانِي وَ فَوَضَّ إِلَيْهِ وَ إِنَّا لَا نُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ قَوْمٌ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ» (کلبی، الکافی، ۳/۴۶۷)

۶۶. «يَا مَالِكُ! تَرَاكَ قَدْ أَزْطَيْتَ فِي الْقَوْلِ فِي فَضْلِنَا! إِنَّهُ لَيْسَ بِقَدْرِ أَحَدٍ عَلَى صِفَةِ اللَّهِ وَ كُنْهٍ قُدْرَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ... فَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ فَضْلِنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ وَ مَا أَوْجَبَ مِنْ حُقُوقِنَا» (برقی، المحاسن، ۱/۱۴۳)

۶۷. «إِلَّا عَزَّوَجَلَّ أَمْرُهُمْ وَ عَظْمَ حَظْرَتِهِمْ وَ كِبْرَ شَأْنِهِمْ وَ تَمَامَ نُورِهِمْ وَ صِدْقَ مَقَاعِدِهِمْ وَ ثَبَاتَ مَقَامِهِمْ وَ شَرَفَ مَحَلَّتِهِمْ وَ مَنَزَلَتِهِمْ عِنْدَهُ وَ كَرَامَتِهِمْ عَلَيْهِ وَ خَاصَّتِهِمْ لَدَيْهِ وَ قُرْبَ مَنَزَلَتِهِمْ مِنْهُ» (مجلسی، زاد المعاد، ۲۹۹)

۶۸. جوادی آملی، ادب فنای مهربان، ۱۷۴/۹

۶۹. همان، ۹/۴۱۳-۴۱۴

۷۰. طوسی، الأمالی، ۲۵۹

۷۱. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۸۱/۵۳

۷۲. جوادی آملی، سروش هدایت، ۱/۲۵۲



قیاس احدی با ایشان از مصادیق شناخت امام معصوم (علیه السلام) با خودشان است. هنگامی که انسان هنگام شناخت معصوم (علیه السلام) شبیهی برای ایشان متصور نشد و فهم و قلب او این را پذیرفت که هیچ کسی را یارای همتایی و قیاس با آن ذوات نورانی نیست، معصوم (علیه السلام) را با معصوم (علیه السلام) شناخته است.

### ۶. معرفی انسان اکمل در قرآن

ممکن است این نکته به ذهن متبادر شود که خداوند در قرآن به معرفی انسان اکمل پرداخته است و از این جهت می‌توان از مسیر قرآن به چنین شناختی دست یافت. پاسخ این است که قرآن و عترت دو روی یک حقیقت هستند. همان‌طور که در حدیث ثقلین<sup>۷۳</sup> بیان شده است. این دو گوهر گران‌بها، عدل و موازی یکدیگر قرار داده شده. قرآن و عترت دو جلوه و نمود از یک واقعیت هستند؛ با این تفاوت که ائمه معصومین (علیهم السلام)، علاوه بر اتحاد و هماهنگی که با قرآن دارند و از یکدیگر جدا و قابل تفکیک نیستند، مفسر و مبین قرآن نیز هستند. به عبارت دیگر، با وجود این که قرآن کریم در تبیین خطوط اصلی معارف دین، کاملاً روشن است و در تمامی آیات، از نظر تفسیری مطلب مبهمی وجود ندارد؛ چرا که اگر الفاظ آیه‌ای به تنهایی نتواند مطلوب خود را بیان کند، دیگر آیات کاملاً اصل آن مطلب را روشن می‌کند؛ اما تبیین جزئیات، خصوصیات و حدود آن خطوط کلی معارف دین، با رهنمود خود قرآن،<sup>۷۴</sup> بر عهده امامان معصوم (علیهم السلام) است.<sup>۷۵</sup> بنابراین قرآن توصیف فی الجمله است و تفصیل آن در لسان خود اهل بیت است. قرآن توصیف فی الجمله است و تفصیل آن در لسان خود اهل بیت است. در قرآن معرفی انسان اکمل به دو صورت است: نخست آیاتی که شأن نزول آن در مقام معرفی مصداق انسان اکمل است. مانند آیات «تطهیر»،<sup>۷۶</sup> «ولایت»،<sup>۷۷</sup> «اطعام»<sup>۷۸</sup> و دیگر آیات؛ اما دسته دوم آیاتی است که خود امامان معصوم (علیهم السلام) خود را مصداق عینی آن آیات در عالم هستی معرفی کرده‌اند و اگر نبود این شناساندن، هیچ‌کس توان فهم آن را نداشت.

در ادامه به مواردی از این احادیث که امامان معصوم (علیهم السلام) در آن به معرفی خود به‌عنوان

۷۳. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا الْقَلْبَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي عِزَّتِي» (کلینی، الکافی، ۲/ ۲۵)

۷۴. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴) یا «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷)

۷۵. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱/ ۷۳

۷۶. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳)

۷۷. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُبَيِّنُونَ لَكُمُ الصَّلَاةَ وَرُؤُوسَ الرِّكَاتِ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مانده: ۵۵)

۷۸. «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكُونًا وَتَيْمَاءً وَاسِيرًا» (انسان: ۸)

مصادیق آیات قرآن کریم پرداخته‌اند، اشاره خواهد شد.

## ۶-۱. وَجْهَ اللَّهِ

در روایات بسیاری، امامان معصوم (علیهم السلام) خود را مصداقی از وجه الله معرفی کرده‌اند. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ»<sup>۷۹</sup> و در وصف حضرت امام عصر (عج الله تعالی) گفته می‌شود: «أَيُّنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ»<sup>۸۰</sup> یا «نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ وَنَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّحْمَةِ عَلَى عِبَادِهِ»<sup>۸۱</sup> و دیگر روایات مشابهی که در این خصوص وجود دارد.<sup>۸۲</sup>

توضیح این که هر آنچه باقی خواهد بود «وجه الله» است. وجه الله در تمام هستی ظهور دارد؛ گاهی اطعام کردن یتیم و گاهی زکات دادن جنبه وجه الهی دارد: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِرُوحِهِ اللَّهِ»،<sup>۸۳</sup> «و ما آتیتم من زکاة تریدون وجه الله»؛<sup>۸۴</sup> اما آیت اتم وجه الله، پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) هستند؛ چنان که در احادیث ذکر شده است.

همچنین در روایات دیگر، عناوینی هم چون باب، لسان، وجه، عین و قلب و ... درباره تجلی کامل صفات خداوند امامان معصوم (علیهم السلام) است؛<sup>۸۵</sup> بدین معنا که ایشان، آیات و جلوه‌های آشکار صفات جمال و جلال خداوند و مظهر ولایت مطلق او هستند<sup>۸۶</sup> و چون خواست خداوند متعال بر زبان و

۷۹. عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۱۹۲/۵

۸۰. مجلسی، بحارالأنوار، ۱۰۷/۹۹

۸۱. کلینی، الکافی، ۳۵۰/۱

۸۲. «یَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَنَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»، (مجلسی، بحارالأنوار، ۵/۴) یا «نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي لَا يَهْلِكُ»، (همان، ۲۴/۲۰۱) یا «دِينَهُ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ، وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ، وَ يَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»، (همان، ۱۹۷/۲۴) یا «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ. قَالَ: نَحْنُ وَ اللَّهُ وَ وَجْهَهُ الَّذِي قَالَ وَ لَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَتِنَا وَ مَوَالِيَتِنَا»، (همان، ۲۰۰/۲۴) یا «عن الرضا عليه السلام قال في قوله: «فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ. قَالَ: عَلِيُّ» (همان، ۳۹، ۸۸) یا «عن أميرالمؤمنين عليه السلام: إنَّ اللَّهَ ... أَجْرَى فِعْلَ بَعْضِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَيْدِي مَنْ إِصْطَفَى مِنْ أُمَّتَانِهِ ... هُمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ هُمُ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي قَالَ: «فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (همان، ۹۰، ۱۱۸).

۸۳. انسان: ۹

۸۴. روم: ۳۹

۸۵. «نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ شُهَدَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ أُمَّتَاؤُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَ حُرَّائِهِ عَلَى عِلْمِهِ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَ عَيْنُهُ فِي بَرِيئِهِ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ وَ قَلْبُهُ السَّوَاعِي وَ بَابُهُ الَّذِي يَبْدُلُ عَلَيْهِ وَ نَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ وَ السَّادِعُونَ إِلَى سَبِيلِهِ» (شیخ صدوق، التوحید، ۱۵۲) یا «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَتَنَا وَ جَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانَهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَ يَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّاقَةِ وَ الرَّحْمَةَ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يَبْدُلُ عَلَيْهِ وَ حُرَّائِهِ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ بِنَا أَنْفَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ ابْتَعَتِ الشَّمَالُ وَ جَزَتِ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا أَنْزَلَ غَيْثَ السَّمَاءِ وَ نَبَتَ عُشْبُ الْأَرْضِ وَ بَعَادَتَنَا عِيدَ اللَّهِ وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عِيدَ اللَّهُ» (مجلسی، بحارالأنوار، ۱۹۷/۲۴) یا «الإمام كَلِمَةُ اللَّهِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ وَجْهَ اللَّهِ وَ نُوْرُ اللَّهِ وَ وَجْهَ اللَّهِ وَ حُجَابُ اللَّهِ وَ آيَةُ اللَّهِ ...» (همان، ۲۵/۱۶۹)

۸۶. جواد آملی، ادب فنای مرقبان، ۴۰۲/۹

اراده‌ی ایشان جاری است،<sup>۸۷</sup> گفتار و اراده‌ی ائمه معصومین، (علیهم السلام) مجرای تحقق اراده‌ی خداوند متعال است.

## ۶-۲. بقیة الله

در فرهنگ قرآنی، هر موجودی که از جانب خداوند و منفعت‌بخش باشد و سبب خیر و سعادت بشر و دارای آثار و برکات ماندنی باشد، «بقیة الله» است؛ همان‌طور که در کلام حضرت شعیب (علیه السلام) به سود و ربی‌ی که از راه حلال کسب می‌شود «بقیة الله» گفته شده است؛ زیرا سود حلال، روزی نازل شده از طرف پروردگار و منشأ خیرات و برکات برای بشر و سبب تأمین سعادت وی است و با توجه به انتسابش به ماورای طبیعت و بهره‌ای که از «وجه الله» دارد، می‌تواند مظهري از «هو الباقی» باشد. بنابراین، هر آن‌چه که «وجه الله» باشد، مظهر «الباقی» بوده و بقیة الله خواهد بود. این در حالی است که موجود محدود به عالم طبیعت و بی‌بهره از انتساب به پروردگار، با نابودی عالم ماده نابود می‌شود؛ زیرا فقط حریم خداوند متعال، مصون از زوال، تغییر و تبدیل است.<sup>۸۸</sup> قرآن کریم بقا را مخصوص «وجه الله» می‌داند و ما سواي آن را فنا و زوال‌پذیر می‌داند.<sup>۸۹</sup>

در این آیات، بقا صفت «وجه الله» و «ما عند الله» است، از این‌رو، هر چه به خداوند منتسب شود، باقی خواهد بود؛ مانند اعمال مخلصانه‌ای که فقط به نیت رضایت خداوند انجام می‌شود، امکان رسیدن به مقام «عند الله» و «وجه الله» را دارد. در نتیجه می‌تواند با حضور در عالم قیامت، سبب رسیدن منفعت به عامل خود شود؛ ولی اعمالی که با نیت دیگری انجام می‌شود، زایل و ضایع می‌شود و سودی برای عامل خود ندارد. امامان معصوم (علیهم السلام) که تمام اعمال ایشان تنها برای جلب رضایت خداوند است و همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، نه تنها اعمالشان، بلکه گوهر ذاتشان مظهر «وجه الله» هستند و هر چیزی که «وجه الله» باشد، مظهر مقام «الباقی» است. بدین ترتیب، امامان معصوم (علیهم السلام) مظهر تام اسم مبارک «الباقی» و مصداق کامل بقیة الله هستند. یکی از القاب پرافتخار حضرت صاحب الزمان (علیه السلام)، «بقیة الله» است. بر اساس روایات، نخستین کلام ایشان پس از ظهور «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيكُمْ» است.<sup>۹۰</sup> در مورد سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز همین‌طور، امام باقر (علیه السلام) هنگام بازگشت از سفر اسارت‌گونه شام به سوی مدینه، در بین راه برفراز

۸۷. «امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند: مَا أَرَدْتُ بِهِ إِلَّا مَا أَرَادَ اللَّهُ» (طبرسی، الإحتجاج، ۱/ ۲۸۲)

۸۸. «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل: ۶۹)

۸۹. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» (رحمن: ۲۶) و «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: ۸۸)

۹۰. «فَإِذَا خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا وَ أَوَّلُ مَا بَنَطِقُ بِهِ هَذِهِ الْأَيَّةُ: بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَتُهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَيكُمْ، فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيَّ مُسْلِمٌ إِلَّا قَالَ: أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» (عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۲/ ۳۹۲)

کوهی رفتند و خطاب به اهالی شهر خود را «بقیة الله» خواندند.<sup>۹۱</sup> حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نیز هنگام ولادت فرزندشان، حضرت رضا (علیه السلام) را بقیة الله در روی زمین خواندند.<sup>۹۲</sup> سرّ علم شدن لقب بقیة الله برای حضرت صاحب الزمان (علیه السلام) ویژگی هایی است که ایشان و قیامشان دارد و ناشی از برکاتی است که آن قیام عدالت گستر در پی دارد.<sup>۹۳</sup>

### ۶-۳. مصادیق برّ و نیکی

ائمه معصومین (علیهم السلام) دارای تمامی کمال های علمی و عملی و دشمنان ایشان فاقد کمال های الهی و انسانی هستند. البته آنچه در روایات، تطبیق خیر بر ائمه معصومین (علیهم السلام) و تطبیق شرّ بر دشمنان آنان وارد شده از قبیل بیان مصداق است نه تعیین. چنانچه مصداق دیگری از خیر و فضیلت پیدا شود که در احادیث یاد شده نیامده باشد، طبق اصل مدوّن پیشین قابل تطبیق بر سنت و سیرت ائمه معصومین (علیهم السلام) است و اگر مصداق دیگری از شر و رذالت پیدا شود که در روایات مزبور نیامده باشد، طبق همان اصل، قابل انطباق بر معاندین و دشمنان آنان خواهد بود.<sup>۹۴</sup> تأکید آیات و روایات، بر وجوب اطاعت از ائمه معصومین (علیهم السلام) برای آن است که سعادت و نجات، فقط در تسلیم و اطاعت مطلق از امامان معصوم (علیهم السلام) است؛ چراکه تمام قامت دین در وجود ائمه معصومین (علیهم السلام) ظهور یافته و ولایت آنان کلید همه اصول و فروع دین است؛ به صورتی که اگر نورانیت های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و جانشینان معصوم (علیهم السلام) ایشان نبودند، نه از اعتقادات اصلی و نه احکام و فروع دین برای ما خبری نبود؛ به همان دلیل در روایات، مراد از هر خیر و نیکی از جمله توحید، نماز، روزه، زکات، حج و ... وجود مقدس چهارده معصوم (علیهم السلام) دانسته شده و نیز ریشه هر شری و هر زشتی و بدکاری ای، مانند: دروغ، بخل، ربا و ... دشمنان و مخالفان ایشان هستند.<sup>۹۵</sup>

۹۱. «وإلی مدین آخاهم شعبیاً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره... بقیة الله خیر لکم إن کنتم مؤمنین» آن گاه دست بر سینه مبارک خود نهاد و با صدای

بلند فرمود: «أنا والله بقیة الله، أنا والله بقیة الله» (مجلسی، بحار الأنوار، ۳۱۷/۴۶)

۹۲. عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۳۹۱/۲

۹۳. جوادی آملی، ادب فدای مهربان، ۶۳/۳

۹۴. جوادی آملی، منزلت عقل، ۲۲۸

۹۵. «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ، فَمِنْ الْبِرِّ: التَّوْحِيدُ، وَ الصَّلَاةُ، وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْعُظْمِ، وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمَسِيءِ، وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ، وَ تَعَهُدُ الْجَارِ، وَ الْإِقْرَاءُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِيهِ. وَ عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شُرٍّ، وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ، فَمِنْهُمْ الْكِبْرُ، وَ الْبُخْلُ، وَ التَّمِيمَةُ، وَ الْقَطِيعَةُ، وَ أَكْلُ الرِّبَا، وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ، وَ تَعَدُّي الْمُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ، وَ زَكَاةِ الْفُرَاخِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ، وَ الرِّزْنَا، وَ السَّرْقَةُ، وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ. فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعْنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا» (کلینی، الکافی، ۵۵۳/۱۵) یا «باسناده الی الفضل بن شاذان، عَن دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتُمْ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْتُمْ الزَّكَاةُ وَ أَنْتُمْ الْحَجُّ؟ فَقَالَ: يَا دَاوُدَ، نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَحْنُ الزَّكَاةُ وَ نَحْنُ الصِّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجُّ وَ نَحْنُ الشُّهُرُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَأَيُّهَا تَوَلَّوْا فَنُحْمَ وَجْهِ اللَّهِ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ، وَ نَحْنُ الْبَيْتَاتُ، وَ عَدُوْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ: الْفَحْشَاءُ وَ الْمُتَنَكَّرُ وَ النُّغْيُ، وَ الْخُمْرُ وَ الْمَيْسِرُ، وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ، وَ الْأَسْنَامُ وَ الْأَوْثَانُ، وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاعُوتُ، وَ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ» (مجلسی، بحار الأنوار، ۳۰۳، ۲۴)

#### ۴-۶. صراط مستقیم

روایات بسیاری، ائمه معصومین را مصداق صراط مستقیم معرفی کرده‌اند. البته، گاه همه امامان (علیهم السلام)، نمادهای «صراط مستقیم» نامیده شده‌اند: «نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»،<sup>۹۶</sup> یا «نَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»<sup>۹۷</sup> و گاه امیر مؤمنان (علیه السلام) مصداق اتم «صراط مستقیم» خوانده شده است: «يَا عَلِيُّ ... وَأَنْتَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَأَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»،<sup>۹۸</sup> یا «يَا عَلِيُّ ... أَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ وَأَنْتَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَأَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ». <sup>۹۹</sup> خود آن حضرت نیز وجود نازنینش را «صراط مستقیم» خوانده است: «أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمُ وَعُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا»<sup>۱۰۰</sup> و دیگر روایات.<sup>۱۰۱</sup>

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ مفضل بن عمر که از معنای صراط پرسیده بود، فرمود: صراط [مستقیم] همان راه معرفت به سوی خداست که به صراط در دنیا و صراط در آخرت تقسیم می‌شود. صراط در دنیا همان امام واجب اطاعه و صراط آخرت، پلی است که از دوزخ عبور می‌کند. این دو صراط در طول یکدیگر است.<sup>۱۰۲</sup> در واقع، صراط آخرت، باطن صراط دنیاست. هر کس صراط دنیا (امام واجب اطاعه) را بشناسد و از او تبعیت کند، از صراط آخرت به آسانی عبور خواهد کرد؛ اما کسی که در این شناخت یا پیروی کوتاهی کند، پایش بر صراط قیامت استوار نخواهد بود و در جهنم واژگون خواهد شد. در زیارت جامعه کبیره در عبارت «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»؛ معرفه و مفرد بودن خیر، نشان‌گر انحصارش در مبتداست؛ یعنی فقط شما راه استوارید که با توجه به آیات و روایات دیگر و استفاده از صفت تفصیلی که تفاوت مراتب در مصادیق متعدّد را می‌رساند، بیان‌گر حصر نسبی خواهد بود. همچنین در قسمت دیگر این زیارت، از «باب المبتلی» بودن امامان معصوم (علیهم السلام) ذکر شده. مراد از باب بودن ایشان، ملاک بودن وجود مقدس ائمه معصومین (علیهم السلام) در سنجش ایمان آدمی و رسیدن به سعادت ابدی و

<sup>۹۶</sup>. عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۲۲/۱

<sup>۹۷</sup>. دیلمی، إرشاد القلوب، ۳۲۰/۲

<sup>۹۸</sup>. شیخ صدوق، الأمالی، ۳۸۳

<sup>۹۹</sup>. شیخ صدوق، عیون أخبار، ۹/۱

<sup>۱۰۰</sup>. شیخ مفید، تصحیح اعتقادات، ۱۰۸

۱۰۱. «وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»، (کلینی، الکافی، ۴/۴۱۶) یا «وَعَلِيُّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»، (عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۵۹۱/۴) یا «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ»، (شیخ صدوق، معانی الأخبار، ۳۲/۱)

۱۰۲. «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الصِّرَاطِ؛ فَقَالَ: هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطُ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطُ فِي الْآخِرَةِ وَأَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةُ؛ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اتَّقَى بِهَدَاةِ مَنْ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جَسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا، زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ»، (همان)

قرب خداوند است؛ زیرا آنان تنها دروازه‌های ورود به بارگاه خداوند و صراط مستقیم حق هستند.<sup>۱۰۳</sup> «باب المبتلی» بودن امامان معصوم (علیهم السلام) نشان‌گر تاثیر بی‌مانند آنان در رسیدن انسان‌ها به سرمنزل هدایت و نجات است،<sup>۱۰۴</sup> همان‌طور که در روایات دیگر، این مسئله ذکر و تأکید شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبول ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) را نماد عینی باب‌الله و رویگردانی از آنان را خروج از صراط حق و سقوط به پرتگاه جهنم می‌داند.<sup>۱۰۵</sup>

#### ۵-۶. نعیم و نعمت

در قرآن کریم، هر جا از «نعمت» به شکل مطلق یاد شده و مقید به قید خاصی نباشد، مراد از آن نعمت «ولایت» است، به‌عنوان مثال اِکْمَالَ دین و اِتْمَامَ نِعْمَتِ دَرِیْهِ «الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی»،<sup>۱۰۶</sup> نعمتی جز ولایت نیست؛ یا در تفسیر آیه شریفه «ثُمَّ لِنُسَلِّنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ»،<sup>۱۰۷</sup> حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: ما از مصادیق این نعیم هستیم.<sup>۱۰۸</sup> در برخی روایات آمده است که خداوند برتر از آن است که از شما درباره آب و نان سؤال کند، بلکه از ولایت می‌پرسد.<sup>۱۰۹</sup> در واقع، ولایت نعمتی است که با وجود آن، دیگر نعمت‌ها در جایگاه خود می‌نشینند و بدون آن، به نعمت مبدل می‌شود.<sup>۱۱۰</sup> همچنین نعمتی که در آیه شریفه «یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ یُنکِرُونَهَا» پس از شناختن آن، آن را انکار کردند و به آن کافر شدند، نعمت امامت و ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) است.<sup>۱۱۱</sup>

#### ۶-۶. عهد خدا

در روایات بسیاری، مراد از این عهد، ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر معصومین (علیهم السلام) ذکر شده است: «عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ (عَلِیْهِ السَّلَامُ): فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ: اَوْفُوا بِعَهْدِی، قَالَ: بَوْلَایَةِ

۱۰۳. «نحن أبواب الله و نحن الصراط المستقیم» (عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۱/ ۲۲) و «نحن الطریق الواضح و الصراط المستقیم الی الله» (دیلمی، إرشاد القلوب، ۲/ ۳۲۰)

۱۰۴. جوادی آملی، ادب فنای مهربان، ۸/ ۱۲۴

۱۰۵. «أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ شَاءَ عَرَفَ لِلنَّاسِ نَفْسَهُ حَتَّى یَعْرِفُوهُ وَ حُدَّةً وَ یَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ وَ لَکِنَّهُ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ بَابَهُ الَّذِی یُؤْتِی مِنْهُ فَقَالَ فِیْمَنْ عَدَلَ عَنْ وِلَايَتِنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لِنَاكِبُونَ» (طبرسی، الاحتجاج، ۱/ ۲۲۸)

۱۰۶. مانده: ۳

۱۰۷. تکاثر: ۸

۱۰۸. «نَحْنُ مِنَ النَّعِیْمِ» یا «نَحْنُ النَّعِیْمِ»، (مجلسی، بحار الأنوار، ۲۴/ ۵۷)

۱۰۹. «إِنَّ اللّٰهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ یَسْأَلَ مُؤْمِنًا عَنْ أَكْلِهِ وَ شُرْبِهِ»، (فیض کاشانی، التفسیر الصافی، ۵/ ۳۷۱)

۱۱۰. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱/ ۵۳۱

۱۱۱. «فی تفسیر قوله: «یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ یُنکِرُونَهَا» قَالَ نِعْمَةُ اللّٰهِ هُمُ الْاَیْمَةُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ الدَّلِیْلُ عَلَیَّ أَنْ الْاَیْمَةَ نِعْمَةُ اللّٰهِ قَوْلُ اللّٰهِ: «أَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا»، قَالَ الصَّادِقُ عَلَیْهِ السَّلَامُ نَحْنُ وَ اللّٰهُ نِعْمَةُ اللّٰهِ اَلَّتِیْ اَنْعَمَ بِهَا عَلَی عِبَادِهِ وَ بِمَا فَازَ مِنْ فَازٍ»، (نحل: ۸۳، ابراهیم: ۲۸ و مجلسی، بحار الأنوار، ۲۴، ۵۱) یا «حدثنی جعفر بن محمد عن ابيه عن جدّه (علیهم السلام) فی قوله: «یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ یُنکِرُونَهَا» قال: یعرفون یعنی ولایة علی بن ابی طالب و أَكثَرُهُمُ الْكٰفِرُونَ» بالولایة»، (کلینی، الکافی، ۲/ ۴۰۱ و ۲/ ۴۰۲)

أمیرالمؤمنین»<sup>۱۱۲</sup> یا «قال الصادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ): نَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ فَمَنْ وَفَى بِعَهْدِنَا فَقَدْ وَفَى بِعَهْدِ اللَّهِ وَمَنْ خَفَرَهَا فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَعَهْدَهُ».<sup>۱۱۳</sup> بنابراین بارزترین مصداق عهد، ولایت و امامت امت اسلامی است که از آن در داستان حضرت ابراهیم به عنوان «عهد» ذکر شده است: «لاینال عهدی الظالمین»؛ این عهد همان عهد ولایت و امامت است که در ذریه عادل و مُحسن حضرت ابراهیم ادامه یافته است. بنابراین، قبول ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) و التزام عملی به توالی معارف آنان و تبری از مکتب و زعامت دیگران، وفای به عهد خداوند متعال است که زمینه وفای الهی به عهد خود را می-شود.<sup>۱۱۴</sup>

## نتیجه

همچنان که در تبیین دستاوردهای تفسیر انسان به انسان مطرح شد، تمامی معیارهای ارائه شده در این نظریه برای شناخت و تفسیر انسان، در نهایت منجر به معیار بودن انسان معصوم یا «انسان محکم بالاصاله» باز می‌گردد. به تعبیر دیگر، اگر تفسیر و شناخت انسان، به وجود خود انسان امکان‌پذیر است، انسان‌های اکمل و محکم بالاصاله که مرجع شناخت و تفسیر سایرین هستند، به حکم باطل بودن دور و تسلسل به واسطه خود قابل شناخت و معرفی هستند.

لازم به ذکر است که این نظریه با نظریه مرسوم در خصوص شناخت امام معصوم (علیه السلام) مبنی بر معرفی انسان معصوم توسط خداوند منافاتی ندارد؛ بلکه به نوعی بسط و تکمیل آن است. بر اساس این نظریه، با توجه به این که ثقلین یعنی قرآن و عترت، دو وجه یک حقیقت واحد هستند، تفصیل آنچه در کلام وحی در خصوص ویژگی‌های کامل‌ترین انسان‌ها مطرح شده است، تنها از مسیر وجودی خود آنان امکان‌پذیر است.

مروری بر دلایل عقلی و نیز شواهد روایی مطرح شده نیز ما را به ضرورت شناخت امام معصوم علیه اسلام به خودش رهنمون می‌سازد. ویژگی‌هایی چون کامل‌ترین تجلی الهی بودن، قابل قیاس نبودن احدی از انسان‌ها با وجود مبارک این ذوات مقدس و از همه مهم‌تر تبعیت حق از وجود آنان، امکان هرگونه شناخت کاملی را به واسطه غیر از خودشان، منتفی بلکه محال می‌سازد. بر این اساس، می‌توان گفت که نظریه شناخت انسان معصوم به خودش به نوعی مکمل نظریه تفسیر انسان به انسان است. به عبارت دیگر

۱۱۲. عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۱، ۷۲

۱۱۳. همان، ۷۳

۱۱۴. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۶۷/۴

اگر در تفسیر انسان به انسان، مرجعیت همه شناخت‌ها به وجود انسان اکمل یا محکم بالاصاله بازمی‌گردد، باید شناخت انسان کامل به چیزی جز خود او میسر نباشد تا مانع از دور و تسلسل شود.

## منابع

### قرآن کریم

- ابن ابی جمهور الاحسانی، محمد بن علی بن ابراهیم. عوالمی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، محقق العراقي، مجتبی، قم: مطبعة سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.
- ابن طاووس، علی بن موسی. اقبال الأعمال، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
- ابن عبد الوهاب، الشیخ حسین. عیون المعجزات، قم: مکتبه الداوری، بی‌تا.
- امینی نجفی، عبد الحسین. الغدیر، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد. المحاسن، محقق: جلال الدین، قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
- تیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. غرر الحکم و درر الکلم، محقق: رجائی، سید مهدی، قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۱۰ق.
- جوادی آملی، عبدالله. سروش هدایت جلد ۱، محقق: رحیمیان، عباس، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۱.
- \_\_\_\_\_ بنیان مرصوص امام خمینی (ره)، محقق: شاهجوئی، محمدامین، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۴.
- \_\_\_\_\_ تبیین براهین اثبات خدا (تعالی شأنه)، محقق: پارسانیا، حمید، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۴.
- \_\_\_\_\_ سرچشمه اندیشه جلد ۲، محقق: رحیمیان، عباس، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۵.
- \_\_\_\_\_ ادب فنای مقربان جلد ۳، محقق: صفایی، محمد، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_ ادب فنای مقربان جلد ۶، محقق: صفایی، محمد، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_ تفسیر تسنیم ج ۱، محقق: اسلامی، علی، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_ جرعه‌ای از صهبای حج، محقق: واعظی محمدی، حسن، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_ انتظار بشر از دین، محقق: مصطفی پور، محمدرضا، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- \_\_\_\_\_ امام مهدی (عج) موجود موعود، محقق: مخبر، محمدحسن، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- \_\_\_\_\_ تفسیر انسان به انسان، محقق: الهی زاده، محمدحسین، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- \_\_\_\_\_ تفسیر تسنیم جلد ۴، محقق: قدسی، احمد، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- \_\_\_\_\_ حیات عارفانه، محقق: اسلامی، علی، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- \_\_\_\_\_ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، محقق: واعظی، احمد، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- \_\_\_\_\_ ادب فنای مقربان جلد ۸، محققان: حیدری فرد، مجید و ابراهیمی، احسان، قم: نشر اسراء،



۱۳۹۱.

\_\_\_\_\_ . ادب فنای مقربان جلد ۹، محققان: صمدی، قنبرعلی و ابراهیمی، احسان، قم: نشر اسراء،

۱۳۹۳.

\_\_\_\_\_ . تحریر رساله جلد ۲، محقق: فتحیه، عباس، قم: نشر اسراء، ۱۳۹۳.

\_\_\_\_\_ . تفسیر تسنیم جلد ۲۶، محققان: اشرفی، حسین، ایوبی، حیدرعلی و عیسی‌زاده، ولی الله، قم:

نشر اسراء، ۱۳۹۴.

حر عاملی، شیخ محمد بن الحسن. وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، محقق: ربانی شیرازی، عبد الرحیم، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.

دیلمی، حسن بن محمد. إرشاد القلوب المنجی من عمل به من أیام العقاب، محقق: میلانی، سید هاشم، ایران: دار الاسوه للطباعة و النشر، بی تا.

سید رضی، ابوالحسن محمد الرضی بن الحسن الموسوی. نهج البلاغه، محقق: دکتور صبحی صالح، لبنان: دار الكتاب اللبنانی، بی تا.

شیخ صدوق؛ القمی، ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه. التوحيد، محقق: حسینی طهرانی، سید هاشم، بی جا: جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية، بی تا.

\_\_\_\_\_ . معانی الأخبار، مصحح: غفاری، علی

اکبر، بیروت: دار المعرفة، بی تا.

\_\_\_\_\_ . الأمالی، قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ق.

\_\_\_\_\_ . عیون أخبار الرضا (علیه السلام)،

مصحح: اعلمی، شیخ حسین، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.

شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان. الجمل، بی جا: بی نا، بی تا.

\_\_\_\_\_ . تصحیح اعتقادات الإمامیة، محقق: درگاهی، حسین، قم: کنگره شیخ

مفید، ۱۴۱۴ق.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. الحکمة المتعالیة فی الاسفار القلیة الاربعة، بیروت: دار إحياء التراث العربی،

۱۹۸۱م.

صفار قمی، محمد بن حسن. بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد (ص)، مصحح: کوجه باغی، حاج میرزا

محسن، تهران: منشورات الاعلمی، ۱۴۰۴ق.

طباطبایی، سید محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن، بی جا: منشورات اسماعیلیان، بی تا.

طبرسی؛ أبو منصور، احمد بن علی. الإحتجاج علی أهل اللجاج، مصحح: خراسان، محمد باقر، مشهد: نشر

مرتضی، ۱۴۰۳ق.

طوسی، محمد بن حسن. الأمالی، مصحح: مؤسسه البعثة، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.  
عروسی حویزی. شیخ عبد علی، تفسیر نور الثقلین، محقق: رسولی محلاتی، سید هاشم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

فیض کاشانی، محمد محسن. التفسیر الصافی، طهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۶ق.  
کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، محقق: الدرایتی، محمد حسین، قم: دارالحديث، ۱۳۸۷.  
مجلسی، محمدتقی. زاد المعاد - مفتاح الجنان، بیروت: المؤسسة الاعلی للمطبوعات، بی تا.  
بحار الأنوار، محقق: المیانجی، السید ابراهیم و البهبودی، محمد الباقر، بی جا: دارالاحیاء التراث، ۱۴۰۳ق.

محدث نوری، حسین بن محمدتقی. مستدرک الوسائل، بیروت: مؤسسه آل بیت (علیهم السلام) دار الاحیاء التراث، ۱۴۰۸ق.

مرعشی، قاضی نورالله. إحقاق الحق و أزهاق الباطل، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.  
میرجلیلی، محمد. مقاله تحلیلی بر دیدگاه تفسیری قرآن به قرآن علامه طباطبایی، مجله کتاب قیوم، ش ۷ (۱۳۹۱): ۵۳-۸۲.

#### Transliterated Bibliography

*Qurān-i Karīm.*

Amīnī Najafī, ‘Abd al-Ḥusayn. *al-Ghadīr*. s.l. s.n. s.d.

‘Arūsī Ḥūwayzī, Shaykh ‘Abd ‘Alī. *Tafsīr Nūr al-Thaqalayn*. researched by Sayyid Ḥāshim Rasūlī Maḥalātī. Qum: Ismā‘īlyān. 1994/1415.

Barqī, Aḥmad ibn Muḥammad ibn Khālīd. *al-Maḥāsīn*. researched by Jalāl al-Dīn Muḥaddith. Qum: Dār al-Kutub al-Islāmiyya, 1952/1371.

Daylamī, Ḥasan ibn Muḥammad, *Irshād al-Qulūb al-Munjī min ‘Amīla bihi min Alīm al-‘Iqāb*. researched by Sayyid Ḥāshim Milānī, Irān: Dār al-Usvih li-l-Ṭabā‘a va al-Nashr. S.d.

Fayḍ Kāshānī, Muḥammad Muḥsin. *Tafsīr al-Ṣāfi*. Tehran: Maktaba al-Ṣadr. 1995/1416.

Ḥurr ‘Āmulī, Shaykh Muḥammad ibn al-Ḥasan. *Wasā’il al-Shi‘a ilā Taḥṣīl Masā’il al-Shari‘a*. researched by ‘Abd al-Raḥīm Rabānī Shirāzī, Beirut: Dār Iḥyā’ al-Tūrāth al-‘Arabī, s.d.

Ibn ‘Abd al-Wahāb, al-Shaykh Ḥusayn. *‘Uyūn al-Mu‘jizāt*. Qum: Maktaba al-Dāwarī, s.d.

Ibn Abī Jumhūr; al-Aḥsā‘ī, Muḥammad ibn ‘Alī ibn Ibrāhīm. *‘Awālī al-Lā‘ālī al-‘Azīziyah fi Aḥādīth al-*

- Diniyah*. researched by Mujtabā al-'Irāqī, Qum: Maṭba' a Sayyid al-Shuhadā, 1985/1405.
- Ibn Ṭāwūs, 'Alī ibn Mūsā. *Iqbāl al-A'māl*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya, 1989/1409.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Adab Fanā-yi Muqarabān*. Vol. 9, researched by Qanbar 'Alī Ṣamadī va Iḥsān Ibrāhīmī, Qum: Nashr Asrā', 2015/1393.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Adab Fanā-yi Muqarabān*. vol. 3, researched by Muḥammad Ṣafā'ī, Qum: Nashr Asrā', 2010/1388.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Adab Fanā-yi Muqarabān*. vol. 6, researched by Muḥammad Ṣafā'ī, Qum: Nashr Asrā', 2010/1388.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Adab Fanā-yi Muqarabān*. Vol. 8, researched by Majid Hydarifard, Iḥsān Ibrāhīmī, Qum: Nashr Asrā', 2012/1391.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Bunyan-i Marṣūṣ Imām Khumaynī*. researched by Muḥammad Amīn Shāhju'ī, Qum: Nashr Asrā', 2006/1384.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Ḥayāt 'Arifānīh*. researched by 'Alī Islāmī, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Imām Maḥdī(AS) Mawjūd Maw'ūd*. researched by Muḥammad Ḥasan Mukhbir, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Intizār Bashār az Dīn*. researched by Muḥammad Riḍā Muṣṭafāpūr, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Jur'ih-i az Ṣahbā-yi Ḥajj*. researched by Ḥasan Vā'izī Muḥammadi, Qum: Nashr Asrā', 2010/1388.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Manzilat 'Aql dar Hindisih Ma'rifat Dīnī*, researched by Aḥmad Vā'izī, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Sarchashmah Andishih*. vol. 2, researched by 'Abbās Raḥīmīyān, Qum: Nashr Asrā', 2007/1385.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Shurūsh Hidāyat*. Vol. 1, researched by 'Abbās Raḥīmīyān, Qum: Nashr Asrā', 2003/1381.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tabyīn Barāhīn Iṣbāt Khudā (Ta'ālā Sha'nuhu)*. researched by Ḥamid Pārsāniyā, Qum: Nashr Asrā', 2006/1384.
- Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tafsīr Insān bi Insān*. researched by Muḥammad Ḥusayn Ilāhizādih, Qum: Nashr

Asrā', 2011/1389.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tafsīr Tasnīm*. Vol. 26, researched by Ḥusayn Ashrafi; Ḥydar 'Alī Ayūbī; Valī Allāh 'Isāzādīh, Qum: Nashr Asrā', 2016/1394.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tafsīr Tasnīm*. Vol. 4, researched by Aḥmad Qudṣī, Qum: Nashr Asrā', 2011/1389.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tafsīr Tasnīm*. vol. 1, researched by 'Alī Islāmī, Qum: Nashr Asrā', 2010/1388.

Javādī Āmūlī, 'Abd Allāh. *Tahrīr Risālah*. Vol. 2, researched by 'Abbās Fathīyah, Qum: Nashr Asrā', 2015/1393.

Kuliynī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfi*. researched by Muḥammad Ḥusayn al-Drāyatī, Qum: Dār al-Ḥadīth, 1967/1387.

Majlisi, Muḥammad Taqī, *Zād al-Ma'ād- Miftāḥ al-Janān*. Beirut: Mū'assisa al-'Alamī li-l-Maṭbū'āt. s.d.

Majlisi, Muḥammad Taqī. *Bihār al-Anwār*. researched by al-Sayyid Ibrāhīm al-Miyānjī va Muḥammad al-Bāqir al-Bihbūdī s.l.: Dār Iḥyā' al-Tūrāth, 1983/1403.

Mar'ashī, Qāzī Nūr Allāh. *Iḥqāq al-Ḥaqq wa Izhāq al-Bāṭil*. Qum: Maktaba Āyat Allāh Mar'ashī Najafī. 1989/1409.

Mirjalālī, Muḥammad. "Taḥlīlī bar Dīdgāh-i Tafsīrī Qurān bi Qurān 'Allāmah Ṭabātabāyī", *Majallih Kitāb Qayyim*, no. 7, 2012/1391, 53-82.

Muḥaddith Nūrī, Ḥusayn ibn Muḥammad Taqī. *Mustadrak al-Wasā'il*. Beirut: Mū'assisa Āl al-Bayt(AS). Dār Iḥyā' al-Tūrāth, 1988/1408.

Ṣadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. *al-Ḥikma al-Muta'ālīya fī al-Asfār al-'Aqliya al-Arba'a*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī, 1981/1401.

Ṣafār Qīmī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Baṣā'ir al-Darajāt al-Kubrā fī Faḍā'il Al Muḥammad (pbuh)*. Ed. Ḥāj Mirzā Muḥsin Kūchih Bāghī, Tehran: Manshūrāt al-'Alamī, 1984/1404.

Sayyid Raḍī, Abū al-Ḥasan Muḥammad al-Raḍī ibn al-Ḥasan al-Mūsawī, *Nahj al-Balāghah*. researched by Duktūr Ṣubḥī Ṣāliḥ, Lubnān: Dār al-Kitāb al-Lubnānī, s.d.

Shaykh Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad ibn Nu'mān. *al-Jamal*. s.l. s.n. s.d.

Shaykh Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad ibn Nu'mān. *Taṣḥīḥ Itiqādāt al-Imāmiya*. researched by Ḥusayn Dargāhī, Qum: Kungirah-yi Shaykh Mufid, 1994/1414.

Shaykh Ṣadūq; al-Qumī, Abī Ja'far Muḥammad ibn 'Alī ibn al-Ḥusayn ibn Bābawayh. *al-Tawḥīd*.

- researched by Sayyid Hāshim Ḥusaynī Tihirānī, s.l.: Jamā‘a al-Mudarrisīn fi al-Ḥawzah al-‘Ilmiyah, s.d.
- Shaykh Ṣadūq; al-Qumī, Abī Ja‘far Muḥammad ibn ‘Alī ibn al-Ḥusayn ibn Bābawayh. *Ma‘ānī al-Akhhbār*. Ed. ‘Alī Akbar Ghafārī, Beirut: Dar al-Ma‘rifā, s.d.
- Shaykh Ṣadūq; al-Qumī, Abī Ja‘far Muḥammad ibn ‘Alī ibn al-Ḥusayn ibn Bābawayh. *al-Amālī*. Qum: Mū‘assisa al-Ba‘tha, 1996/1417.
- Shaykh Ṣadūq; al-Qumī, Abī Ja‘far Muḥammad ibn ‘Alī ibn al-Ḥusayn ibn Bābawayh. *‘Uyūn Akhhbār al-Riḍā(AS)*. Ed. Shaykh Ḥusayn A‘lamī, Beirut: Mū‘assisa al-A‘lamī li-l-Maṭbū‘āt. 1984/1404.
- Ṭabarsī, Abū Manṣūr, Aḥmad ibn ‘Alī. *al-Iḥtijāj ‘alā Ahl al-Lajāj*. Ed. Muḥammad Bāqir Kharsān, Mashhad: Nashr Murtaḍā, 1983/1403.
- Ṭabāṭabāyī, Sayyid Muḥammad Ḥusayn. *al-Mizān fi Tafsīr al-Qurān*. s.l.: Manshūrāt Ismā‘īliyyān, s.d.
- Tamīmī Āmidī, ‘Abd al-Wāḥid ibn Muḥammad. *Ghurar al-Ḥikam va Durar al-Kalim*. researched by Sayyid Maḥdī Rajā‘ī, Qum: Dār al-Kitāb al-Islāmī. 1990/1410.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Amālī*. Ed. Mū‘assisa al-Ba‘tha, Qum: Dār al-Thaqāfa. 1994/1414.